

بررسی و تحلیل ماهیت دیه در فقه و حقوق ایران

نجمه کاظمی^۱، زهره مقیسه^۲، نرگس پورشاهی^۳

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد، فقه و حقوق دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد، فقه و حقوق دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

^۳ دانشجوی کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه غیرانتفاعی رشدیه، تبریز

چکیده

دیه به‌عنوان یکی از نهادهای حقوقی مورد پذیرش اسلام است. شریعت مقدس اسلام، توجه خاصی به حفظ حقوق انسان دارد و مثبت این ادعا قاعده مشهور لاضرر است: «لاضرر و لااضرار فی الاسلام». در اسلام جایگاهی برای زیان رساندن به کسی نیست و نیز اجازه نمی‌دهد کسی در صدد آزار و زیان دیگری باشد. بنا بر قاعده فوق، کسی حق ضرر رساندن (چه مالی و چه بدنی) به دیگری ندارد، پس اگر ضرری رساند، مسئول جبران آن خواهد بود. در صدمات جسمانی دو بحث وجود دارد، یکی قصاص و دیگری دیه. قصاص درواقع مقابله به مثل در جرائم عمدی است، یعنی چشم در مقابل چشم، گوش در مقابل گوش، دست در مقابل دست، جان در مقابل جان. اگر کسی دست کسی را برید، مجنی علیه (مصدوم) نیز حق بریدن دست جانی (ضارب) را دارد. این معنای عدالت از منظر شریعت مقدس اسلام است. دیه نیز، طریق جبران مالی تلفات و صدمات جسمانی و بدنی و مجازاتی برای فرد مرتکب و خاطی است. این راه حل منطقی به بهترین شکل و دقیق‌ترین حالت ممکن در روایات و احادیث و آیات پیش‌بینی شده است. دیه علاوه بر جبران خسارات توسط فاعل و مجازات وی، کارکرد دیگری نیز دارد؛ دیه درواقع راهکاری است برای پیشگیری از ارتکاب جرائم و اهرمی است برای مجاب کردن انسان‌ها بر دقت بیشتر در انجام امور، در جهت جلوگیری از بروز اتفاقات غیرعمدی. دیه دارای دو ماهیت است کیفر بودن یا خسارت بودن که در این مقاله به بررسی ماهیت های آن می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: دیه، جبران خسارت، کیفر

مقدمه:

بی‌تردید یکی از نیازهای بشر، وضع نمودن قوانینی جهت بازداشتن از بزهکاری‌ها و قتل و جنایت است. احکام دیه نیز یکی از آن‌هاست که البته فواید دیگری همچون آرام کردن بازماندگان و جلوگیری از عواقب جرم را می‌توان برای آن برشمرد. می‌توان ادعا کرد که اسلام کامل‌ترین قوانین مربوط به قتل و جنایت را دارد و احکام دیه بخشی از این قوانین را به خود اختصاص داده است. برخی از روایات بیان‌کننده این است که اصل دیه در زمان جاهلیت مطرح بوده است. برای اثبات این جهت به دو روایت اشاره می‌کنیم:

الف) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید:

سمعت ابن ابی لیلی یقول كانت الدیة فی الجاهلیة مأة من الأبل فاقرها رسول الله؛

شنیدم ابن ابی لیلی می‌گوید: دیه در زمان جاهلیت صد شتر بود و سپس پیامبر آن را تأیید فرمود.

ب) حماد بن عمرو و انس بن محمد از جعفر بن محمد (ع) نقل می‌کنند که آن حضرت از پدران بزرگوار خود نقل فرمود که در وصیت پیامبر (ص) آمده است:

یا علی؛ ان عبدالمطلب سن فی الجاهلیة خمس سنن اجراها الله له فی الاسلام، الی ان قال: و سن فی القتل مأة من الابل فاجری الله ذلک فی الاسلام؛

ای علی؛ به درستی که عبدالمطلب پنج سنت را در جاهلیت پایه‌گذاری کرد که خداوند آن‌ها را در آیین اسلام قرار داد؛ و این حدیث ادامه دارد تا آنجا که می‌فرماید: عبدالمطلب در دیه قتل، صد شتر را سنت‌گذاری نمود و خداوند آن را تأیید فرمود. دیه دارای دو ماهیت است کیفر بودن و خسارت بودن دیه ماهیتهای آن است. در این مقاله سعی داریم به بررسی این ماهیتهای پیردازیم.

تاریخچه و پیشینه دیه

اهمیت دیه از مقولاتی است که در دوران معاصر، جزو دل‌مشغولی‌های پاره‌ای از صاحب‌نظران فقه و حقوق اسلامی قرار گرفته است؛ اما در آثار قدما و متأخران فقیهان شیعه، کمتر مود عطف نظر بوده است و با صراحت در باره آن اظهار نظری نکرده اند؛ با این حال می‌توان دیدگاه برخی از آنان مانند شهید اول و فخر المحققین را از مباحث دیگرشان استنباط کرد. البته بر خلاف فقهای گذشته شیعه، پاره‌ای از معاصران به روشنی درباره ماهیت دیه، ابراز رأی نموده و آن را جبرانی یا توأمان جبرانی و جزایی انگاشته اند.

فقیهان اهل سنت مانند شمس الدین سرخسی، عبدالله بن قدامه و ابن عربی هم با صراحت اظهار نظر کرده و ماهیت دیه در قتل خطایی را صرفاً جبرانی دانسته اند. حقوقدانان معاصر ایران نیز عمدتاً دیه را از مجازات‌های مالی یا نقدی تلقی کرده اند؛ ولی بسیاری از حقوقدانان معاصر عرب مانند عبدالقادر عوده و احمد فتحی بهنسی به ماهیت دوگانه متمایل شده اند.

تعاریف و اصطلاحات

معنا و مفهوم دیه

واژه «دیه» در اصل از ماده «ودی» بوده است؛ که وفق قواعد اعلال به جای واو محذوف، هاء در آخر کلمه افزوده شده است. مصدر «اِثداء» نیز از همین ماده است که به معنای «اخذ دیه» به کار رفته است (جوهری، ۱۴۱۰، ۵۲۱/۶؛ صاحب، ۱۴۱۴، ۹/۳۹۵؛ ابن اثیر، [بی تا]، ۵/۱۶۹).

برخی از واژه شناسان عرب، به طور مطلق و کلی، دیه را «حق قتیل» (زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۸۳ / ۲۰؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ۱۵/۲۵۸) یا مالی که به ولی مقتول به جای نفس مقتول پرداخت می شود (سعدی، ۱۴۰۸، ۳۷۶-۳۷۷) معرفی کرده اند. این تفسیر، بسیار موسع است و شامل کشته شده به حق، مانند مقتول به حد و قصاص و کشته شده به ناحق و مظلومانه، هر دو می شود؛ مگر این که گفته شود وفق ارتکاز عرفی، حق قتیل، یعنی حق مقتول به ناحق کشته شده. پاره ای دیگر از لغت دانان عرب، آن را محدود ساخته، گفته اند: «دیه، چیزی است که درباره کشته شده به ناحق پرداخت می شود» (حمیری، ۱۴۲۰، ۱۱/۷۱۰۶).

این تفسیر دقیق تر است و مقتول به حد و قصاص را در بر نمی گیرد و با کاربرد فقهی و اصطلاحی دیه، هماهنگ است.

وجه نام گذاری دیه

برای واژه «ودی» که ریشه دیه است، دو معنا متصور است: یکم، به معنای هلاک (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۲۶۰/۱۵-۲۶۱؛ ابن اثیر، [بی تا]، ۵/۱۰۷).

طبق این مبنا، دیه را از آن رو دیه گفته اند که از ناحیه هلاکت نفس انسانی، لازم می آید عبدالمنعم، [بی تا]، ۲/۹۵. (دوم، به معنای دفع و اعطای دیه مقتول (جوهری، ۱۴۱۰، ۶/۵۲۱)؛

سپس به مالی که حق مجنی علیه است. چه از ناحیه نفس و چه از ناحیه اعضا - دیه اطلاق شده است (مشکینی، ۱۳۷۹: ۲۴۸). پس طبق این مبنا، دیه را از آن رو دیه گفته اند که عوض از نفس یا عضو اعطا می شود (شهید ثانی، ۱۴۲۲: ۲۱۱).

بنابراین معانی ای که واژه شناسان عرب برای دیه بیان کرده اند، مبتنی بر مبانی آنها در تکیه بر ریشه لغوی دیه و معانی آن است؛ اما نظریه دوم، که دیه را مأخوذ از «ودی» به معنای «دفع دیه» می داند، از اشتهاار بیش تری برخوردار است و بسیاری از لغت شناسان بر همین مبنا رفتار کرده اند (زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۸۳ / ۲۰؛ زمخشری، ۱۹۹۸م: ۸۹۸؛ صاحب، ۱۴۱۴، ۳۹۵ / ۹؛ جوهری، ۱۴۱۰، ۶/۵۲۱).

دیه در اصطلاح فقه و فقها

فقیهان اسلام با عبارات و واژگان نزدیک به هم، تعاریف گوناگونی از دیه بیان کرده اند. بسیاری از فقیهان مکتب اهل بیت (ع) به ویژه فقیهان متأخر، در واژگان مشترکی، دیه را چنین تعریف کرده اند:

دیه، مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا پایین تر از نفس انسان آزاد واجب می شود (شهید ثانی، [بی تا]، ۳۱۵ / ۱۵؛ طباطبایی حائری، [بی تا]، ۳۴۳ / ۱۶؛ و ۱۴۰۹، ۳/۴۵۱؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۴۳ / ۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۵۹ / ۲۹؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۲، ۲/۵۸۰).

دیه، در برابر ارش است؛ زیرا دیه، مختص به موردی است که دارای مقدار معین شرعی باشد، اما ارش در اصطلاح فقیهان به مالی گفته می‌شود که به جای نقصان مالی یا بدنی وارد شده، گرفته می‌شود و دارای مقدار شرعی نباشد». (روحانی، ۱۴۲۰، ۱۲/۱۸۶). با این حال، مراد از عنوان دیات در کتاب‌های فقهی، شامل دیه و ارش، هر دو، می‌شود. آشکار است که تعریف مشهور فقیهان از دیه، خالی از کاستی و بر کنار از مناقشه نیست؛ از این رو، باید دانست که از نظر واژگانی، دیه مالی است که درباره کشته شده به ناحق پرداخت می‌شود و از حیث اصطلاح، غرامت مالی دارای مقدر شرعی است که در اثر تعدی بر انسانی که شرعاً مستحق تعدی نیست، به صاحب حق، پرداخت می‌شود؛ و بدین سان میان معنای لغوی و اصطلاحی آن، تناسب مشهودی وجود دارد.

در بیان مبانی دیه

خداوند در سوره نساء میفرماید: «و من یعمل سوءاً یجز به». «هر کس کار بدی انجام دهد، در مقابل آن کیفر داده میشود». این آیه شریفه در حقیقت یکی از قواعد و مبانی احکام جزایی از جمله دیه میباشد. مراد از مبانی دیه همان اصولی است که عقلاً برای لزوم دیه بدان استناد مینمایند.

بررسی حکم دیه در قرآن کریم

در قرآن کریم فقط در آیه ۹۲ سوره نساء در مورد دیه صحبت شده است. «و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الا خطا و من قتل مؤمناً خطا فتحریر رقبه مؤمنه و دیه مسلمة الی اهله الا ان یدقوا فان کان من قوم عدو لکم و هو فتحریر رقبه مؤمنه و ان کان من قوم بینکم و بینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله و تحریر رقبه مؤمنه فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبه من الله و کان الله علیما حکیماً». در این آیه از قرآن مقرر شده است که اگر فرد مسلمانی یا کسی که با مسلمین پیمان دارد از روی خطا و غیر عمد به قتل رسید، به غیر از کفاره که آزاد کردن برده است باید دیه‌های به خانواده مقتول پرداخت شود. شان نزول آیه را هم عموم مفسرین گفته اند در مورد مردی است که شخص مسلمان شده ای را به خیال اینکه همچنان کافرست به قتل رسانده و بعد که خبر به پیامبر (ص) رسید، پیامبر (ص) ناراحت شدند و ۱ آیه نازل شد که باید دیه پرداخت گردد. در این آیه از قرآن کریم که از دیه نام برده شده فقط دیه نفس یعنی دیه مربوط به کشتن انسان به صورت خطا ذکر شده است. و گرنه در این آیه نه میزان دیه تعیین شده و نه صریحاً تفاوت بین زن و مرد از لحاظ مقدار دیه ذکر شده است، البته لفظ به کار رفته در مورد مقتول به صورت مذکر «و من قتل مؤمناً» آمده و شان نزول آیه هم در موردی است که کسی مردی را به قتل رسانده بود ولی پیداست این نوع بیان نمیتواند دلیل بر آن باشد که عنایت قرآن فقط به مرد بوده و زنان را از حکم خارج کرده است. در اینگونه خطابات اگر لفظ مذکر هم به کار رفته باشد منظور فقط جنس مذکر و مؤنث را شامل میشود مگر اینکه قرینه خاصی دلالت بر این اختصاص نماید و با توجه به آن معین گردد که خطاب به مرد اختصاص دارد. سید محمد رشید رضا، صاحب تفسیر المنار، میگوید در قرآن دیه به طور مطلق و به صورت نکره آمده است. ظاهر آیه دلالت بر این دارد که آن مقدار دیه که خانواده مقتول را راضی کند کافی است: ولی سنت (روایات) میزان دیه را تعیین، و بدانگونه که معروف و مقبول نزد عرب بوده، مقدار آن را مشخص کرده است. به هر حال، اجماع مسلمین این است که دیه مرد مسلمان آزاد یک صد شتر و دیه زن نصف دیه مرد است. ولی ظاهر آیه این است که فرقی بین زن و مرد نیست.

ماهیت دیه

در مورد ماهیت حقوقی دیه دو دیدگاه در میان صاحب‌نظران وجود دارد: دیدگاهی که دیه را دارای ماهیتی کاملاً کیفری می‌داند، دیدگاهی که آن را یک‌سره دارای ماهیتی مدنی و در مقام جبران خسارت ارزیابی می‌کند و نظریه‌ای که ماهیتی دوگانه برای دیه قائل است. دیه انسانی خون بهای او نیست و خون بهای واقعی انسان، در محاسبه نمی‌گنجد؛ زیرا از نظر قرآن مجید، قتل یک نفر برابر قتل همه انسان‌ها است (مائده/۳۲) و بهای خون همه انسان‌های عالم، قابل اندازه‌گیری نیست. حال این سؤال پیش می‌آید که اگر دیه را خون بها ندانیم، پس دیه دارای چه ماهیت و جایگاهی در فقه و حقوق اسلامی است؟ طبق تحقیقات انجام شده، فقیهان شیعه، جز پاره‌ای از معاصران، با صراحت درباره ماهیت دیه سخنی نگفته‌اند، لکن بسیاری از فقیهان مذاهب چهارگانه اهل سنت در این باره ابراز رأی نموده‌اند. با این حال باید گفت که فقیهان و حقوقدانان اسلامی، درباره ماهیت دیه و این که این ماهیت، جزایی است یا جبرانی، اتفاق نظر ندارند؛

پذیرش هر کدام از این دیدگاه‌ها آثار مهمی در جهت‌گیری‌ها و تحلیل‌های حقوقی دارد. از آن جمله می‌توان به امکان یا عدم امکان «مطالبه خسارت زاید بر دیه به وسیله مجنی علیه یا وراثت وی» اشاره کرد که در سال‌های پس از انقلاب به بحث‌های زیادی در محافل دانشگاهی، قضایی و حوزوی دامن زده است، ولی متأسفانه به اتخاذ رویه واحدی از سوی دادگاه‌ها در مقام فصل منازعات منجر نشده است. از سوی دیگر در صورتی که دیه مجازات باشد، حسب اصول مندرج در قانون اساسی، رسیدگی قضایی در دعاوی راجع بدان باید طبق اصول حاکم بر دادرسی‌های کیفری انجام شود؛ در حالی که اگر دیه را وسیله جبران خسارت بدانیم، درخواست دیه و حکم بدان می‌تواند خارج از ضوابط رایج در دادرسی‌های کیفری انجام گیرد و به صورت مستقل در دادگاه‌های مدنی قابل طرح و رسیدگی است.

کیفر بودن دیه

چنان‌که گفته شد، بنا بر یک دیدگاه دیه دارای ماهیتی کیفری است و هدف از تشریح آن تنبیه جانی است و از این‌رو با مجازات‌های مالی (جزای نقدی) که در نظام‌های حقوقی وجود دارد، قابل مقایسه است، ولی بنا بر ادله زیر دیه را نمی‌توان حداقل در همه موارد، جزای نقدی دانست:

۱- وجوب تأدیه دیه منوط به وقوع جرم نیست و در موارد عدید، به رغم این‌که جرمی واقع نشده است، مقنن پرداخت دیه به مجنی علیه را لازم می‌داند که از آن جمله جنایات خطایی محض و نیز شبه عمد است.

حال با توجه به این‌که حسب مسلمات حقوقی، مجازات تنها در برابر وقوع جرم قابل اعمال است، چگونه می‌توان دیه را در جنایات خطایی محض، کیفر عمل جانی دانست؟! با این توضیح که جانی در خطای محض، حسب تعریف، نه قصد انجام فعلی را نسبت به مجنی علیه دارد و نه خواستار ورود جنایت و ترتب نتیجه بر فعل خویش است، ولی فعل او اتفاقاً موجب قتل، جرح و یا نقص عضو مجنی علیه شده است. علی‌هذا در هیچ کدام از مصادیق خطای محض، به علت فقدان عنصر معنوی جرم (سوء نیت عام و خاص)، نمی‌توان به مجرم بودن جانی و لزوم مجازات وی قائل شد.

این اشکال کم و بیش، در جنایات شبه عمد نیز وجود دارد. در جنایت شبه عمد، حسب تعریف، جانی قصد انجام فعلی را بر روی مجنی علیه دارد که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود، لکن خواستار ورود جنایت و ترتب نتیجه بر فعل خویش نیست؛ به عبارت دیگر، در شبه عمد، جانی سبب را قصد نموده است، بدون آن‌که مسبب را قصد کرده باشد؛ ولی فعل او اتفاقاً موجب جنایت شده است. در این موارد نیز دیه را نمی‌توان مجازات جنایت (نتیجه فعل) دانست؛ چه، جنایت مقصود جانی نبوده است و کیفر

فرد برای فعلی که خارج از اختیار او بوده است، مباح نیست. بنابراین، در صورت اصرار بر ماهیت کیفری دیه در این موارد ناچار باید آن را مجازات فعل انجام شده، دانست. این نیز نمی‌تواند مورد پذیرش باشد؛ زیرا حداقل در نظام حقوقی کنونی انجام فعلی که نوعاً کشنده نیست، نسبت به اشخاص، در تمام موارد جرم محسوب نشده است.

توجه بدین نکته ضروری است که در جنایات عمدی، مجرم محکوم به قصاص است و پرداخت دیه جز در صورت عدم ثبوت یا عدم امکان استیفای قصاص، جنبه اصلی ندارد. (التجفی، ۱۳۷۴، ج ۴۲، ص ۸۲) در غیر مورد استثناء، وجوب پرداخت دیه منوط به تصالح میان جانی و مجنی علیه یا ورثه او است که مبلغ آن می‌تواند از میزان دیه کم‌تر یا بیش‌تر باشد. (الحرّ العاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، صص ۵۲-۵۶) بنابراین، حتی می‌توان گفت در این موارد اطلاق دیه به مال تأدیه شده خالی از تسامح نمی‌باشد.

۲- مسؤول تأدیه دیه در تمام موارد، شخص جانی نیست و در برخی موارد اشخاص دیگری غیر از جانی باید آن را بپردازند؛ چنان‌که در قتل خطایی، «عاقله» مسؤول پرداخت دیه است. حتی در برخی مواقع، بیت‌المال مسؤول پرداخت دیه تلقی می‌شود. حال با توجه به «اصل شخصی بودن مجازات»، چگونه می‌توان دیه را در این موارد، مجازات دانست؟! در این صورت، مجازات عاقله در مقابل فعل جانی حکم دیوان بلخ را می‌ماند!

۳- اگر دیه مجازات بود، وجوب تأدیه آن به درخواست مجنی علیه یا ورث او منوط نمی‌شد و دادگاه موظف بود رأساً به لزوم تأدیه آن از قتل مجرم حکم نماید؛ در حالی که حکم به تأدیه دیه همواره منوط به درخواست مجنی علیه یا ورث او است.

۴- حسب اصول آیین دادرسی کیفری، هرگاه متهم پس از شروع تعقیب از دنیا برود، تعقیب موقوف می‌گردد و یا آثار حکم کیفری از بین می‌رود؛ در حالی که در مورد دیات، وضع به گونه‌ای دگر است. فوت متهم یا محکوم در هیچ یک از مراحل دادرسی، مانع مطالبه دیه از سوی مجنی علیه یا ورث او نیست.

۵- هدف از وضع مجازات مالی، تنبیه مجرم است تا از تکرار جرم باز ایستد و این امر با امتنان در حق مرتکب جرم، منافات دارد. این در حالی است که قانون‌گذار، با تخییر جانی در انتخاب نوع دیه و نیز امهال وی در پرداخت، قصد خود در حمایت از جانی را به نمایش گذاشته است. جالب است که حتی در صورت معسر بودن جانی، بیت‌المال اقدام به پرداخت دیه می‌کند.

۶- اگر دیه کیفر و جزای نقدی بود، قاعدتاً باید به دولت تأدیه می‌شد و نه مجنی علیه؛ در حالی که دیه به مجنی علیه یا بازماندگان وی پرداخت می‌شود.

با این بیان معلوم می‌شود که پذیرش کیفر بودن دیه با چه اشکالات عمیقی رو به رو است. این امر در موارد جنایات خطایی و شبه عمد و نیز جنایات عمدی که برای آن قصاص پیش‌بینی شده است، وضوح بیش‌تری دارد؛ اما در موارد وجوب دیه در جنایات عمدی که از آن به دیه بدلی قهری، تعبیر می‌شود نیز نمی‌توان دیه را کیفر و جزای نقدی دانست؛ زیرا ایرادات سوم، چهارم، پنجم و ششم از اشکالات سابق‌الذکر در این موارد نیز ساری و جاری است. مجموع این ملاحظات مقنن را بر آن داشته است که از برخی مصوبات پیشین خود که به جنبه کیفری دیه تأکید داشت، دست شویید. «در قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۲۱ مهرماه ۱۳۶۱، دیه تنها چهره کیفری داشت، و ماده ۷ «دیات» را در کنار حدود و قصاص و تعزیرات در شمار مجازات‌ها آورده بود. ماده ۱۰ قانون نیز در تعریف دیات چنین داشت که: «دیات جزای مالی است که از طرف شارع برای جرم تعیین شده است». ولی، تجربه‌های بعدی به نویسندگان قانون نشان داد که باید از این گزاره دست کشند و ماهیت دوگانه و پیچیده این نهاد را در نظر بگیرند. پس، در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۱ (ماده ۱۵) چنین آمده است: «دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است».

این تغییر عبارت، در عین حال که نشان می‌دهد قانون‌گذار به خود آمده و متوجه اشکال شده است، هیچ گرهی را نمی‌گشاید و بر ابهام مفهوم دیه می‌افزاید.... [به ویژه که]... در ماده ۱۲ قانون هنوز هم دیه در شمار مجازات‌ها است و سایه‌ای که بر سر این تعریف ناقص دارد بر ابهام آن می‌افزاید و چهره کیفری آن را تقویت می‌کند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، صص ۵۷-۵۸)

به هر حال، نباید از نظر دور داشت که به لحاظ تاریخی در فقه، نظری بدین مضمون در مورد دیه داده شده (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۶۳) و همین امر در قانون مجازات ایران نیز منعکس شده است.

خسارت بودن دیه

بنا بر نظریه دیگر، دیه ماهیتی به کلی غیر کیفری دارد و وجوب تأدیه آن ناشی از مسؤولیت مدنی جانی و برای جبران خسارتی است که در اثر جنایت بر مجنی‌علیه وارد آمده است. در این خصوص، ایراداتی به شرح زیر قابل طرح است:

۱- دیدگاهی که دیه را مبلغ مقطوعی برای جبران کل خسارات وارد بر مجنی‌علیه می‌داند، عادلانه نیست. یکی از حقوق‌دانان در این باره چنین می‌گویند: «ندای عدالت زمزمه می‌کند: نشنیده‌ای که بزرگان گفته‌اند: «تن آدمی شریف است به جان آدمیت؟» برابر داشتن ریاضی همه کسانی که لباس زیبای آدمی را به تن دارند، عین ستم است و تظاهر به عدالت. عدالت واقعی نهادن هر چیز بر جای سزاوار آن است و شناختن جای سزاوار با چشم بسته میسر نمی‌شود و لازمه آن رعایت همه شؤون و شرایط است. چگونه می‌توان خسارت شکستن دست جراح یا هنرمندی را با بیکاره‌ای دغل برابر داشت و دم از عدالت‌خواهی زد؟ آیا به واقع انسان‌ها در پیشگاه قانون همچون اموال مثلی ارزشی برابر دارند و شرف و تقوا و علم و وضع اجتماعی آنان به حساب نمی‌آید؟ آیا می‌توان بر شاهکار جهان خلقت و جانی که حق در او دمیده بهای مالی گذارد و نقصی را که بر این مجموعه متفکر و فعال وارد شده است با «ارش» وارد بر اشیاء و حیوان قیاس کرد؟ آیا باور نداری که دیه در مجموعه کنونی ارزش‌های اخلاقی رنگ و مفهوم دیگری پیدا کرده است که باید آن را به اجتهادی دیگر بیابی و سنت مورد احترام خود را جلایی تازه بخشی تا گرد پیری بر چهره آن احساس نشود؟» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، صص ۵۸-۵۹)

۲- چنان‌که گفته آمد، ماده ۱۲ قانون مجازات، دیه را در شمار کیفرها طبقه‌بندی نموده است.

۳- نتیجه منطقی پذیرش مجازات نبودن دیه این است که حکم بدان را می‌توان با حکم به قصاص، حدود و تعزیرات قابل جمع دانست؛ «در حالی که قانون این امکان را نپذیرفته و اختلاط مجازات‌ها را منع کرده است. اگر دیه تنها چهره مدنی داشت و ابزار جبران خسارت بود، قاتل باید مجازات قصاص را تحمل می‌کرد و با دادن دیه ضرر ناشی از کار خود را نیز جبران می‌ساخت؛ ولی قانون‌گذار دیه را کفه متقابل قصاص ساخته و به شاکی اجازه داده است که یکی از آن دو را انتخاب کند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۶۴)

۴- نتیجه نامعقول دیگر پذیرش مجازات نبودن دیه این است که «باید پذیرفت در جامعه اسلامی آن‌چه قصاص ندارد، مانند کشتن کافر ذمی و کودک و دیوانه، جرم نیست و مرتکب تنها باید خسارت ناشی از فعل خود را جبران کند. (مواد ۲۲۰ و ۲۲۲ و ۲۲۳ ق.ا.م.) [در حالی که] قانون این نتیجه نامعقول را رد می‌کند و با دادن عنوان «قتل» اعمال یاد شده را در زمره جرایم می‌آورد.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۶۴)

۵- اگر دیه مبلغ مقطوع خسارتی باشد که قانون‌گذار برای ضرر زیان دیده معین کرده است، با صدور حکم دیه باید دعوی خسارت پایان یابد و زیان دیده از مطالبه هرگونه مبلغ اضافی محروم شود. این نتیجه را قانون دیات رد نکرده است... منتها، باید دانست که، بر فرضی دیه تنها چهره مدنی داشته باشد که برای جبران خسارت داده می‌شود، شمول آن بر تمام ضررها دلیل

اضافی می‌خواهد و همین امر سبب شده است که بعضی، با اعتراف به ماهیت مدنی دیه، بکوشند تا با استناد به عموماً مربوط به لزوم جبران تمام ضرر از آن نتیجه ناروا پرهیز کنند و ادعای شاکی را نسبت به مطالبه خسارت قابل استماع بدانند. با وجود این، باید پذیرفت که اعتقاد به چهره مدنی محض برای دیه و نفی ماهیت کیفری آن، اثبات وجود حق اضافی را برای قربانی جرم دشوارتر می‌کند، چراکه ظاهر این است که قانون‌گذار، در مقام بیان چگونگی جبران خسارت و میزان مبلغی که بر عهده مجرم قرار می‌گیرد، به تمام خسارت نظر دارد، نه به بخشی از آن.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، صص ۶۴-۶۵)

ماهیت دوگانه دیه

مجموع این ایرادات، برخی از حقوق‌دانان را به چاره‌اندیشی واداشته و آنان را بدین سو کشانده است که برای دیه ماهیتی دوگانه قائل شوند. دیه را نه می‌توان به طور کامل، جزای نقدی دانست و نه هدف از تشریح آن را صرفاً جبران خسارت وارد بر مجنی علیه دانست، بلکه دیه، ماهیتی دوگانه دارد و یادگار دورانی است که مرز مشخصی میان مسؤولیت مدنی و کیفری در نظام‌های حقوقی ترسیم نشده بود. (رک: کاتوزیان، ۱۳۸۲، صص ۶۳-۶۶) به دیگر سخن، «دیه، هم مجازات است تا مانع از ارتکاب جرم قتل و جرح و اتلاف جان و مال دیگران شود، و هم به منظور جبران ضرر به شاکی داده می‌شود.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۶۶)

البته در خصوص این دیدگاه نیز ممکن است اشکالاتی به ذهن برسد. از جمله این که چگونه ممکن است، موجودی دو ماهیت جداگانه داشته باشد؟! «از این ایراد هم نباید هراسید... زیرا، دیه از امور اعتباری است و وحدت و کثرت ماهیت آن نیز ساخته ذهن و قراردادهای اجتماعی است. درواقع، دیه به اعتبارهای گوناگون ممکن است، چهره کیفری داشته باشد یا مدنی یا هر دو.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۶۶) از این منظر، «تلاش برای الحاق دیه به یکی از دو ماهیت کیفری و مدنی در نظامی ضروری است که مرز قاطع میان مسؤولیت مدنی و کیفری وجود داشته باشد. این مرز از ابتکارهای نویسندگان صدهای اخیر است و در حقوق قدیم کشورها دیده نمی‌شود و اصطلاح «کیفر مدنی» یا «شرط کیفری» نیز از یادگارهای همان دوران است که گاه در حقوق جدید نیز به کار برده می‌شود؛ برای مثال، در حقوق روم، امکان ابطال معامله مکره جزای عمل کسی بود که دیگری را وادار به معامله می‌کرد (Metus) و تدلیس نیز ماهیت دوگانه داشت، در حالی که در حقوق کنونی این دو رویداد، از حیث اثری که در معامله دارد، در زمره مسائل حقوقی است.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۶۵) بر این اساس، «اعتقاد به ماهیت دوگانه دیه و توجه به آثار ناشی از اختلاط دو مسؤولیت کیفری و مدنی، نه تنها واقعیتی انکارناپذیر است، [که] راه را برای رسیدن به نتیجه‌ای معقول باز می‌کند؛ ماهیت کیفری دیه احتمال شمول دیه به جبران تمام خسارات ناشی از جرم را ضعیف می‌کند و اجرای عدالت را با مانع قانونی رو به رو نمی‌سازد. تکیه بر ماهیت مدنی و چهره حمایتی دیه نیز مانع از آن است که زیان‌دیده بتواند هم دیه را بگیرد و هم زیان ناشی از جرم را بخواهد.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۶۶)

ماهیت خاص دیه را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان تحلیل کرد. بر این اساس، دیه نه کیفری است که برای مجازات جانی در نظر گرفته شده است و نه غرض از تشریح آن، جبران خسارت ناشی از جنایت است. در خصوص کیفر نبودن دیه حداقل در برخی موارد، مفضلاً سخن راندیم، اما درباره نفی ماهیت مدنی دیه به استدلال دیگری نیز می‌توان تمسک کرد و آن این که در حقوق ایران و اسلام، ایجاد خسارت و ایراد زیان به دیگری باعث اشتغال ذمه زیان‌زننده است، در حالی که پرداخت دیه صرفاً تکلیفی است که در اثر وقوع جنایت متوجه جانی می‌شود، بدون آن که ذمه او را مشغول کند. از جمله قرائنی که عدم مشغولیت ذمه جانی در برابر مجنی علیه یا بازماندگان وی را تأیید می‌کند، این است که در برخی موارد عاقله یا بیت‌المال مسؤول تأدیه دیه

تلقی شده‌اند. در این موارد معقول نیست که ذمه عاقله یا بیت‌المال را در اثر فعل دیگری مشغول بدانیم. حداقل وقوع چنین امری در مسائل راجع به ضمانات از شارع یا قانون‌گذاران عرفی معهود نیست.

ممکن است در این باره نیز اشکالی به نظر رسد و آن این‌که اگر دیه باعث اشتغال ذمه مسؤل پرداخت آن نیست، چگونه فقیهان حکم کرده‌اند که در صورت وفات مسؤل، دیه از ترکه وی پرداخت می‌شود. در پاسخ می‌توان گفت حکم به لزوم تأدیه از ترکه تلازمی با اشتغال ذمه ندارد و تمام واجبات مالی میت از جمله دیه به ترکه تعلق می‌گیرند.

بر این اساس دیه عبارت است از، مالی که مقنن برای حفظ حرمت تمامیت جسمانی افراد در جامعه تأدیه آن را واجب گردانیده است. این وجوب، حسب مورد، متوجه شخص جانی، عاقله و یا بیت‌المال می‌باشد. این دیدگاه از آن‌جا که تکلیفی بر عهده جانی یا عاقله او می‌نهد، واجد جنبه تنبیهی برای مجرم است و او و دیگران را به «احتیاط در دماء» وا می‌دارد و از آن‌رو که برای حفظ حرمت تمامیت جسمانی افراد در جامعه تشریح شده است، می‌تواند جبران‌کننده بخشی از خسارات وارد بر مجنی علیه باشد، لکن این امر مانع از آن نیست که مجنی علیه با استناد به قواعد عام راجع به ضمان قهری جبران خسارات مادی و معنوی وارد بر خود را از شخص جانی بخواهد.

مبنای قانونگذار از مجازات دیه

آنچه از مواد قانون مجازات اسلامی برمی آید، آن است که دیه به دلیل مجازات اخذ می‌شود، چرا که در مواد یکم، دوازدهم و ۲۹۴ آمده است:

ماده ۱: قانون مجازات اسلامی راجع است به تعیین انواع جرایم و مجازات و اقدامات تأمین و تربیتی که درباره مجرم اعمال می‌شود.

یکی از مجازات‌های تعیین شده در قانون مجازات اسلامی، دیات هستند، براساس ماده ۱۵ قانون مجازات اسلامی دیه، مالی است که از طرف قانونگذار (شارع) برای جنایت تعیین می‌شود.

تعریف‌های دیه در ماده ۲۹۴ مفصل آمده است: ماده ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: دیه مالی است که به سبب جنایات بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا به ولی یا اولیای دم او داده می‌شود.

ماده ۲۹۵، قانون مجازات اسلامی موارد پرداخت دیه را مشخص کرده است که به اختصار در قتل‌های خطایی و شبه عمد و جرح شبه عمد دیه تعلق می‌گیرد. مقادیر دیه در زمان قتل نفس در مواد ۲۹۷ تا ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی مشخص شده و مهلت پرداخت دیه در مواد ۳۰۲ و ۳۰۳ آمده است. مسؤل پرداخت دیه قتل، خود قاتل است در مواردی خود قاتل، یا در مواردی عاقله است. عاقله به بستگان ذکور نسبی پدر و مادری یا پدری به ترتیب طبقات ارث و یا ضامن جریره گویند.

در مورد دیه اعضا، جراحات، سقط جنین، جنایت واقع شده بر مرده در باب نهم تا سیزدهم کتاب چهارم قانون مجازات اسلامی به تفصیل توضیح داده شده است. کتاب چهارم قانون مجازات اسلامی درباره دیات است و از ماده ۲۹۴ تا ۴۹۷ به این مورد پرداخته شده است. (معاون ستاد دیه، ۱۳۸۵)

نتیجه گیری:

دیه مالی است که از جانب شارع برای جنایات مقرر شده است و خسارات تنبیهی نیز خساراتی هستند که در موارد توهین به شرافت اشخاص یا سوء استفاده از قدرت بدان حکم می‌شود. علی‌هذا دیه و خسارات تنبیهی به لحاظ موضوع کاملاً با هم تفاوت دارند.

به رغم این امر، شباهت‌های ماهوی این دو نهاد را به هم نزدیک کرده است؛ چه، هم دیه و هم خسارات تنبیهی دارای ماهیتی دوگانه هستند که از یک سو جنبه بازدارندگی و تنبیهی دارند و از سوی دیگر برای جبران خسارات در نظر گرفته شده‌اند. جنبه تنبیهی و کیفری هر دو نهاد نیز به گونه‌ای در حق خواهان (مجنی علیه و زیان دیده) مبنی بر مجازات کردن خواننده (جانی یا زیان زنده) ریشه دارد. فلسفه اعطای چنین حقی به زیان دیده این است که او در مورد زیان‌های موضوع این دو نهاد -که به نوعی به تمامیت جسمی یا شخصیتی فرد مربوط می‌شود- از انتقام شخصی بپرهیزد.

منابع:

۱. قرآن مجید
۲. عالی پناه، علیرضا؛ بررسی تطبیقی دیه و خسارات تنبیهی در فقه امامیه و نظام حقوقی کامن‌لا، علمی - پژوهشی (حقوق خصوصی) مقاله ۲، دوره ۹، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸۷، صفحه ۳۷-۶۷
۳. جوهری، عابدی، جعفری، واکاوی چالشهای دیه زن؛ با مطالعه تطبیقی فقه امامیه و سیاست کیفری ایران، تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین الملل، سال نهم، شماره سی و سوم، پاییز ۱۳۹۵
۴. میرمدرس، سید موسی؛ مفهوم و ماهیت دیه از منظر فقه و حقوق اسلامی، کاوشی نو در فقه اسلامی سال بیستم، شماره سوم، زمستان ۱۳۹۲ صفحات ۲۴ - ۵۲
۵. ابن الأثیر الجزری، مجدالدین ابو السعادات المبارک بن محمد (۱۳۶۷ ه. ش)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق محمود محمد الطناحی، مؤسسه اسماعیلیان، قم و الطبعة الرابعة.
۶. ابن حجر العسقلانی، ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی (بی تا)، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، دار المعرفه، بیروت.
۷. (۱۴۱۸ ه. ق)، العجاب فی بیان الأسباب، تحقیق عبدالحکیم محمد الانیس، دار ابن الجوزی، الطبعة الأولى.
۸. ابن العربی، ابو بکر محمد بن عبدالله (بی تا)، احکام القرآن، تحقیق علی محمد البجاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۹. ابن قدامه، عبدالله (بی تا)، المغنی، دار الکتب العربی، بیروت.
۱۰. ابن منظور الافریقی المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۰۵ ه. ق)، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم.
۱۱. ابو حبیب، سعدی (۱۴۰۸ ه. ق)، القاموس الفقہی لغة و اصطلاح، دار الفکر، دمشق، الطبعة الثانية
۱۲. ابو السعود، محمد بن محمد العمادی (بی تا)، تفسیر ابی السعود، المسمی ارشاد العقل السلیم إلى مزايا القرآن الکریم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۳. ایرانی ارباطی، بابک (۱۳۸۴)، مجموعه نظرهای مشورتی جزایی، انتشارات مجد، تهران، چاپ اول.
۱۴. ابن منظور لسان العرب؛ جلد هشتم، دار الحیات التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.
۱۵. انصاری، شیخ مرتضی؛ فرائد الاصول، تحقیق لجنه التحقیق، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹.
۱۶. تدین، عباس؛ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، تهران، خرسندی، ۱۳۹۱.

۱۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۸.. الجوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح، تحقیق: احمد الغفور عطارد، تهران، امیری، ۱۳۶۸.
۱۸. خمینی، روح الله؛ تحریر الوسیله، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بیتا.
۱۹. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران با همکاری انتشارات مدین، ۱۳۷۶.
۲۰. رشید رضا، محمد؛ تفسیر المنار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶.
۲۱. صانعی، یوسف؛ برابری دیه، موسسه فقه الثقلین، ۱۳۹۳.
۲۲. صانعی، یوسف؛ اجتهاد پویا؛ موسسه فقه الثقلین، ۱۳۹۳.
۲۳. صانعی، یوسف؛ حقوق زنان و کودکان، موسسه فرهنگی فقه الثقلین، ۱۳۹۳.
۲۴. طباطبایی، سید محمد حسین؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
۲۵. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸.
۲۶. کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۷.